



Representation of the Feminine Identity Crisis in the Narrator Character of the Novel *Beirut Nightmares* Based on Karen Horney's Theory

Sheyda Habibi^١ & Ali Akbar Noresideh^٢

١ Master's student in Arabic Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran. Email:

sheydahabibi@semnan.ac.ir

٢ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Semnan, Semnan, Iran. Email:

noresideh@semnan.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	Gender, as one of the most fundamental mechanisms of social organization, has long been a central concern of human societies. Literature, particularly over the past century, has provided an important space for representing and critiquing such inequalities, as well as for revealing women's identity crises. The presence of women as both writers and central characters in literary narratives not only reflects profound social and cultural transformations in women's status but also provides an opportunity to examine the psychological dimensions of feminine identity. Ghada al-Samman's novel <i>Beirut Nightmares</i> presents a gender-centered narrative of a woman's life as she grapples with a profound crisis of feminine identity amid the Lebanese Civil War and under the simultaneous pressures of a traditional society and a patriarchal family structure. Drawing on Karen Horney's theory, particularly the concepts of basic anxiety, the idealized self-image, flight from femininity, and neurotic trends (moving toward people, moving away from people, and moving against people), this study employs a descriptive-analytical approach to examine the features of feminine identity manifested in the narrator's character through the lens of Horney's theoretical framework. The findings indicate that feminine identity in the novel is largely a sociocultural construct grounded in patriarchal norms; any deviation from these norms rapidly leads to an identity crisis, feelings of inferiority and rejection, and the stigmatization of women as "mad" or "psychologically disturbed." Consequently, although faint traces of the neurotic trend of moving toward people can be discerned in the narrator, she ultimately retreats into isolation as a means of protecting herself from harm inflicted by others. From the perspective of feminine identity, <i>Beirut Nightmares</i> therefore portrays not an individual or transient crisis, but rather a historical failure of femininity in the face of rigid and uncompromising gender structures within traditional societies undergoing modernization.
Article history: Received ٢٠٢٥ Dec ١٢ Received in revised form ٢٠٢٦ Feb ٠٢ Accepted ٢٠٢٦ Mar ١٦ Published online ٢٠٢٦ Mar ٢٥	
Keywords: Feminine identity, Karen Horney, Ghada al-Samman, <i>Beirut Nightmares</i> .	

Cite this article: Habibi, Sh., & Noresideh, A., (٢٠٢٦), Representation of the Feminine Identity Crisis in the Narrator Character of the Novel *Beirut Nightmares* Based on Karen Horney's Theory. *Arabic Prose Studies*, 3 (١). ١٨-٣٥. DOI: <https://doi.org/10.22091/npa.2026.14841.1049>



© The Author(s)

DOI: 10.22091/npa.2026.14841.1049

Publisher: University of Qom



تمثيل أزمة الهوية الأنثوية في شخصية الراوية لقصة «كوايس بيروت» على ضوء نظرية كارين هورناي

شيدا حبیبی^١ و علي أكبر نورسيده^٢

^١ طالبة ماجستير في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة سمنان، سمنان، إيران. البريد الإلكتروني: sheyidahabibi@semnan.ac.ir

^٢ الكاتب المسؤول: أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة سمنان، سمنان. البريد الإلكتروني: noresideh@semnan.ac.ir

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	تعد الجندرية بوصفها واحدة من أكثر آليات التنظيم الاجتماعي جوهرية، محورا أساسيا من محاور اهتمام المجتمعات البشرية على مرّ العصور. وقد شكل الأدب، ولا سيما خلال القرن الماضي، فضاء حيويا لتمثيل هذه التفاوتات ونقدها، فضلا عن الكشف عن أزمات الهوية التي تعاني منها النساء. كما أن حضور المرأة بوصفها كاتبة وشخصية محورية في السرديات لا يعكس التحولات الاجتماعية والثقافية العميقة التي طرأت على وضع المرأة فحسب، بل يتيح أيضا إمكانية دراسة الطبقات النفسية الكامنة في الهوية الأنثوية. تقدم رواية "كوايس بيروت" لغادة السمان سردا متمحورا حول الجندر لحياة امرأة تصارع أزمة حادة في هويتها الأنثوية، في سياق الحرب الأهلية اللبنانية، وفي ظلّ الضغوط المتزامنة التي يفرضها المجتمع التقليدي والبنية الأسرية الأبوية. تسعى هذه الدراسة، بالاستناد إلى نظرية كارين هورناي، ولا سيما مفاهيم القلق الأساسي، والصورة المثالية للذات، والهروب من الأنوثة، والاتجاهات العصابية المتمثلة في التوجه نحو الناس، والابتعاد عنهم، والتوجه ضدهم، واتباع المنهج الوصفي التحليلي، إلى الكشف عن السمات المميزة للهوية الأنثوية المتجلية في شخصية الراوية في ضوء نظرية كارين هورناي. وتظهر نتائج البحث أن الهوية الأنثوية في هذه الرواية هي في الغالب بناء اجتماعي ثقافي يستند إلى المعايير الأبوية؛ وإن أي خروج عن هذه المعايير يؤدي سريعا إلى أزمة في الهوية، والشعور بالدونية والنبذ، ووصم المرأة بالجنون أو الاضطراب النفسي. ونتيجة لذلك، وعلى الرغم من وجود مؤشرات خافتة على اتجاه الراوية نحو الناس، فإنها تلجأ في نهاية المطاف إلى العزلة بوصفها وسيلة لحماية نفسها من الأذى الذي قد يلحقه بها الآخرون. ومن ثم، فإن ما ترسمه رواية "كوايس بيروت" من منظور الهوية الأنثوية لا يتمثل في أزمة فردية أو عابرة، بل في إخفاق تاريخي للأنوثة في مواجهة البنى الجندرية الجامدة والمشددة في المجتمعات التقليدية التي تخضع لمسار التحديث.
الكلمات الرئيسية: الهوية الأنثوية، كارين هورناي، عادة السمان، كوايس بيروت.	

الاقباس: حبیبی، شیدا؛ نورسيده، علي أكبر. (١٤٠٥). «تمثيل أزمة الهوية الأنثوية في شخصية الراوية لقصة «كوايس بيروت» على ضوء نظرية كارين

هورناي». *بحوث في الشعر العربي*، ٣ (١). صص: ٣٥-١٨. ١٠٤٩، ١٤٨٤، ٢٠٢٦، npa. ١٠، ٢٢٠٩١/doi.org/





بازنمایی بحران هویت زنانه در شخصیت راویِ رمان «کوابیس بیروت» بر اساس نظریه کارن هورنای

شیدا حبیبی^۱ و علی اکبر نورسیده^۲

۱ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: sheydahabibi@semnan.ac.ir
۲ نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. رایانامه: noresideh@semnan.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۲۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۱/۰۵ کلیدواژه‌ها: هویت زنانه، کارن هورنای، غاده السمان، کوابیس بیروت.	جنسیت به عنوان یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای سازمان‌دهی اجتماعی، همواره در کانون توجه جوامع بشری قرار داشته است. ادبیات، به‌ویژه در سده اخیر عرصه‌ای کلیدی برای بازتاب و نقد این نابرابری‌ها و بحران‌های هویتی زنان فراهم آورده است. حضور زنان به عنوان نویسنده و شخصیت محوری داستان‌ها، نه تنها نشانه‌ای از تحولات عمیق اجتماعی و فرهنگی در وضعیت زنان است، بلکه امکان بررسی روان‌شناختی لایه‌های هویت زنانه را نیز مهیا کرده است. رمان کوابیس بیروت اثر غاده السمان، روایتی جنسیت‌محور از زندگی زنی است که در بستر جنگ داخلی لبنان و همزمان در میان فشارهای جامعه سنتی و خانوادگی مردسالار، با بحران شدید هویت زنانه دست‌وپنجه نرم می‌کند. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه کارن هورنای - به‌ویژه مفاهیم اضطراب بنیادین، خودنگاره آرمانی، گریز از زنانگی، و راه‌حل‌های نوروتیک (مهرطلبی، عزلت‌طلبی و برتری‌طلبی) به روش توصیفی-تحلیلی به دنبال کشف ویژگی‌های هویتی زنانه در شخصیت راوی بر اساس نظریه کارن هورنای است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هویت زنانه در این رمان عمدتاً بر ساخته‌ای اجتماعی-فرهنگی و مبتنی بر معیارهای مردسالارانه است؛ هرگونه سرپیچی از این معیارها به سرعت به بحران هویتی، احساس حقارت، طردشدگی و برچسب "دیوانگی" یا "ناهنجاری روانی" منجر می‌شود. در نتیجه این مسائل، هرچند که نشانه‌های کمرنگی از مهرطلبی در راوی وجود دارد، اما وی برای در امان ماندن از گزند آسیب‌های دیگران به سمت انزوا پناه می‌برد. آنچه رمان کوابیس بیروت را از منظر هویت زنانه ترسیم می‌کند، نه یک بحران فردی و تصادفی، بلکه شکست تاریخی زنانگی در برابر ساختارهای غیرمنعطف و سخت‌گیرانه جنسیتی در جوامع سنتی مدرن‌شده است.

استناد: حبیبی، شیدا؛ نورسیده، علی اکبر. (۱۴۰۵). «بازنمایی بحران هویت زنانه در شخصیت راویِ رمان «کوابیس بیروت» بر اساس نظریه کارن هورنای». نشر پژوهی عربی، ۳ (۱). صص: ۳۵-۱۸. <https://doi.org/10.22091/npa.2026.14841.1049>



(۱) مقدمه

در سده گذشته، یکی از قلمروهای پایدار و چشمگیر حضور زنان نویسنده، حوزه ادبیات داستانی بوده است. این گونه ادبی، به دلیل ویژگی‌های ساختاری خاص خود و همچنین محدودیت‌های اجتماعی‌ای که مشارکت مستقیم زنان در عرصه‌های عمومی را دشوار می‌ساخت، فضایی امن و مطلوب برای زنان فراهم کرد تا در سایه‌ی خلاقیت فردی، دیدگاه‌ها، تجربه‌های زیسته و آرزوهای خویش را به بیان درآورند. نویسندگان زن، با اتکای به جوهره‌ی بنیادین ادبیات داستانی، جریانی ادبی پدید آوردند که مسائل جنسیتی در کانون آن قرار دارد.

دیگر خبری از زنانی نیست که در داستان‌های گذشته، تن به تحقیر و حاشیه‌نشینی می‌دادند. زنانی که در این روایت‌ها ظاهر شده‌اند، از فردیتی مستقل برخوردارند و هویتی جدا از کلیشه‌های رایج دارند. هوش آنها در حد متعارف است و نشانه‌های جنسیتی قابل قبولی هم در آنها دیده می‌شود و اکنون خواسته‌هایشان تازه و متفاوت است. آنها دیگر زیر بار فرودستی نمی‌روند و در برابر دخالت‌های تحمیلی دیگران می‌ایستند تا روابط قدرت نابرابر میان زن و مرد را به چالش بکشند، و از نمادهای زنانه به عنوان ابزاری برای زیر سؤال بردن قوانین مسلط بر جامعه بهره گیرند.

در کنار گرایش‌های آگاهانه‌ی فمینیستی و جنسیت‌محور که در آثار شماری از نویسندگان زن به صورت برجسته و صریح هویدا است، ظهور غیرارادی و ناخودآگاه مؤلفه‌های جنسیتی در بافت روایی نیز در دهه‌های اخیر، محور اصلی بسیاری از پژوهش‌های جنسیت‌محور در عرصه‌ی داستان‌نویسی و رمان‌نویسی بوده است. غادة السمان از جمله نویسندگانی است که در سال‌های اخیر، داستان‌هایش از منظر بازنمایی موقعیت و نقش زنان، به کانون توجه و تحلیل پژوهشگران تبدیل شده است. رمان «کوابیس بیروت» روایتی تکان‌دهنده و چندلایه از زندگی در دل جنگ داخلی بیروت است که به صورت مجموعه‌ای از روایت‌های بهم پیوسته از زاویه دید راوی اول شخص (که به نظر می‌رسد بازتابی از خود نویسنده یا شخصیتی نزدیک به اوست) نوشته شده است.

خلق چنین اثری نشان‌دهنده پیوند عمیق ادبیات و روان‌شناسی است؛ زیرا ویژگی‌های روانی و شخصیتی نویسنده به‌طور جدایی‌ناپذیری در شکل‌گیری اثر و تحلیل شخصیت‌های آن نقش دارند (الموسی، ۲۰۱۱: ۱۳۰-۱۲۹).

نظریه شخصیت کارن هورنای، با نفی منشأ زیستی تعارض‌های روانی و تأکید قاطع بر عوامل اجتماعی-فرهنگی به عنوان نیروی پیشران رشد یا انحراف شخصیت، هویت زنانه را نه یک جوهر ثابت، بلکه یک برساخته‌ی پویا در میدان کشمکش فرهنگ، قدرت و هنجارهای جنسیتی می‌داند. همین رهیافت جامعه‌محور، پیوندی استوار و طبیعی میان چارچوب نظری هورنای و فضای رمان کوابیس بیروت برقرار می‌سازد؛ جایی که شخصیت اصلی دقیقاً در برابر همان الگوهای سرکوبگر فرهنگی قرار دارد که هورنای آنها را ریشه اصلی اضطراب بنیادی و بحران‌های هویتی زنان معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، «هورنای ساختارهای اجتماعی را نه صرفاً زمینه‌ی پس‌زمینه، بلکه بازیگران فعال و تعیین‌کننده‌ی روان انسان می‌بیند» (دارابی، ۱۳۸۸: ۶۸).

(۱-۱) سؤالات پژوهش

این پژوهش می‌کوشد با استناد به چارچوب‌های نظری روان‌کاوی هورنای، به کاوشی عمیق در این اثر بپردازد و به یک سوال اساسی پاسخ دهد:

رمان «کوابیس بیروت» چه ویژگی‌های هویتی زنانه‌ای را در هم‌خوانی با نظریه کارن هورنای، آشکار می‌سازد؟

۱-۲) فرضیه‌های پژوهش

به نظر می‌رسد شخصیت زن در کوابیس بیروت در مرحله انتقالی بی‌راهه گیر کرده است: نه سنتی، نه مدرن. میان «نظام خطاب زنانه در فرهنگ مردم‌محور» و «شدت اضطراب بنیادین» رابطه وجود دارد. تهدیدهای نمادین در دوران رشد افراد سازوکار اصلی بازتولید خودانگاره‌ی آرمانی تحمیلی در فرهنگ‌های سنتی هستند.

۱-۳) اهمیت و ضرورت انجام پژوهش

این پژوهش به بررسی و تحلیل بازنمایی هویت زنانه در رمان کوابیس بیروت می‌پردازد و از چارچوب نظری کارن هورنای به عنوان پایه‌ای برای این تحلیل بهره می‌گیرد. به طور اخص، مطالعه بر آن است تا الگوهای روانشناختی مرتبط با هویت زنان نظیر مکانیسم‌های دفاعی (تیپ برتری‌طلب، عزت‌طلب و مهرطلب) و نقش عوامل فرهنگی-اجتماعی در شکل‌گیری و تحول این هویت‌ها را در شخصیت اصلی رمان کاوش کند.

این پژوهش از جنبه‌های گوناگونی ضروری به نظر می‌رسد: نخست، ادبیات غادة السمان، به عنوان یکی از نویسندگان برجسته زن عرب، ممکن است در مطالعات فمینیستی غربی کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد و تحلیل آن بر پایه نظریه‌های روانشناختی مانند هورنای می‌تواند به پر کردن شکاف میان ادبیات شرقی و غربی کمک کند. دوم، رمان کوابیس بیروت، که بر پایه تجربیات جنگ داخلی لبنان نگاشته شده، می‌تواند نمادی از چالش‌های هویت زنان در جوامع درگیر بحران باشد و این مطالعه ممکن است به درک عمیق‌تری از مسائل جنسیتی در ادبیات بیانجامد.

۱-۴) پیشینه پژوهش

متعدد بودن مطالعات در حوزه پیوند روان‌شناسی و ادبیات، به‌ویژه در تحلیل رمان‌ها، نشان‌دهنده اهمیت این رویکرد در پژوهش‌های ادبی است. در این راستا، برخی از تحقیقات برجسته در این زمینه عبارت‌اند از:

پژوهشی با عنوان «بررسی روانکاوانه نیاز مهرطلبانه و تفاوت آن با عشق سالم در رمان سهم من بر اساس نظریه کارن هورنای» توسط سعیده صمیمی، پروانه عادل‌زاده و کامران پاشایی (۱۳۹۹) در نشریه مطالعات زبان و ادبیات غنایی نوشته شده است. این مطالعه عشق شخصیت اصلی (معصومه) را بررسی کرده و نشان می‌دهد که آنچه عشق به نظر می‌رسد، در واقع عشقی روان‌رنجورانه ناشی از نیاز مهرطلبانه افراطی است که از اضطراب بنیادی هورنای سرچشمه می‌گیرد و با عشق سالم تفاوت اساسی دارد.

پور تقی میاندوآب، سولماز و عقدایی، تورج (بهار و تابستان ۱۴۰۰). نگاهی به فلسفه وجودی زن در دو رمان زویا پیرزاد. دوفصلنامه علمی-تخصصی زبان و ادبیات فارسی شفای دل. این مقاله با رویکرد فلسفی اگزیستانسیال (وجودی)، شخصیت‌های زن در دو رمان کلیدی زویا پیرزاد مانند "عادت می‌کنیم" را بررسی می‌کند و بر بحران هویت، تنهایی و جستجوی معنا در زندگی روزمره زنان تمرکز دارد. نویسندگان با تحلیل روایی و فلسفی، نشان می‌دهند که پیرزاد از طریق روایت‌های واقع‌گرایانه، فلسفه وجودی را به چالش‌های اجتماعی زنان پیوند می‌زند و بر آزادی و خودآگاهی تأکید می‌کند.

جعفرنژاد، زینب؛ مجیدی، حسن (۱۳۹۷). در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب فروودستی و خشونت علیه زنان در رمان الکافرة علی البدر»، از منظر روانکاوانه به بررسی جامعه‌پذیری جنسیتی و تجربه خشونت زنان در این رمان عراقی

پرداخته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد خشونت علیه زنان در رمان بازتاب نابرابری قدرت، سلطه مردانه، وابستگی اقتصادی و محرومیت زنان از تحصیل است و نویسنده با بازنمایی بی‌پرده اشکال مختلف خشونت جسمی و روانی، رنج چندلایه زنان عراقی را در بستر خانواده و جامعه سنتی - مذهبی به تصویر کشیده است.

عباسی، عبدی لیفکویی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی شخصیت‌های روان رنجور رمان بیروت ۷۵ غادة السمان بر اساس نظریه کارن هورنای» (۱۴۰۱)، مجله پویش در آموزش علوم انسانی، شخصیت‌های رمان «بیروت ۷۵» غادة السمان را بررسی کرده و فرح و ابومصطفی را پرخاشگر، یاسمین و ابوالملا را مطیع و طعان را جدا شده معرفی می‌کند.

احمدی ملایری، یدالله؛ عمرانی پور، مجتبی؛ ثامنی، سمیه (۱۳۹۹). در پژوهشی تطبیقی با عنوان «شخصیت زن در رمان‌های امیرحسن چهلتن و علی بدر»، ویژه نامه فرهنگستان ادبیات تطبیقی، با بهره‌گیری از اصول مکتب آمریکایی و اسلاوی ادبیات تطبیقی، به مقایسه شخصیت‌های زن در آثار این دو نویسنده ایرانی و عراقی پرداخته‌اند. نتایج نشان می‌دهد برجسته‌ترین تیپ‌های زنان در رمان‌های هر دو نویسنده شامل خدمتکاران، کنشگران سیاسی-اجتماعی، زنان دانش‌آموخته و قربانیان است و شباهت‌ها و تفاوت‌های این شخصیت‌ها عمدتاً ناشی از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشابه و در عین حال متفاوت دو کشور ایران و عراق است.

پژوهشی با عنوان «بازنمایی اضطراب شخصیت‌های مجموعه داستان عذاب‌داران بیل بر اساس آرای کارن هورنای» توسط مریم برزگر (۱۴۰۴) در جستارنامه ادبیات تطبیقی نوشته شده است. این مطالعه اضطراب بنیادی شخصیت‌های داستان‌های غلامحسین ساعدی را بررسی کرده و نشان می‌دهد که اضطراب ناشی از تنهایی و خصومت جهان، شخصیت‌ها را به مکانیزم‌های دفاعی مانند مهرطلبی، برتری‌طلبی یا عزلت‌طلبی سوق می‌دهد؛ همه شخصیت‌ها روان‌رنجورند و ریشه عصبیت‌شان عدم امنیت کودکی است.

۲) مفاهیم بنیادی نظریه کارن هورنای^۱

کارن هورنای در نظریه خود یک عامل درونی را به‌عنوان محرک اصلی عصبیت معرفی می‌کند: اضطراب. «اگر فرد در رابطه با اجتماع و به ویژه کودک در رابطه با خانواده احساس امنیت خود را از دست بدهد، به اضطراب اساسی دچار می‌شود» (شاملو، ۱۳۸۲: ۹۴). یکی از ارکان اساسی نظریه‌ی کارن هورنای، برجسته‌سازی نقش خانواده به‌مثابه نخستین و تعیین‌کننده‌ترین نهاد اجتماعی در فرآیند شکل‌گیری شخصیت است؛ خانواده‌ای که در حساس‌ترین برهه‌ی حیات فرد، یعنی کودکی، بار اصلی تأمین نیازهای روانی او را بر دوش دارد.

مفهوم اضطراب بنیادی پیش از هورنای در نظریه‌های روان‌شناسان پیشین مانند فروید مطرح شده بود، اما با نظریه‌های آلفرد آدلر و هورنای، این مفهوم بُعدی اجتماعی یافت. هورنای تأکید دارد که علاوه بر شرایط ناسالم محیطی خاص فرد، فرهنگ و جامعه‌ای که در آن رشد کرده، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری عصبیت دارد. عوامل فرهنگی نه تنها به رشد ساختار عصبیت کمک می‌کنند، بلکه ماهیت و شکل کلی آن را نیز مشخص می‌سازند.

هورنای هرچند دوران کودکی را مرحله‌ای سرنوشت‌ساز می‌داند، در تحلیل تعارض‌های درونی، تمرکز خود را منحصر به گذشته نمی‌کند و حتی اولویت را به شرایط کنونی زندگی فرد می‌دهد. او تأکید می‌کند: «هرچند تجربه‌های تلخ کودکی زمینه‌ی اولیه‌ی عصبیت را می‌سازند، اما ریشه مشکلات نوروپتیک کنونی فرد را نمی‌توان صرفاً به آن شرایط

ناسالم گذشته فروکاست؛ به نظر من، محیط اجتماعی و فرهنگی‌ای که فرد اکنون در آن زیست می‌کند، نقش بسیار مهم‌تری در پیدایش و تداوم اختلالات روانی دارد» (هورنای، ۱۳۶۹: ۱۲). این نگاه پویا و غیرجبرگرایانه به گذشته، که آن را نه نقطه‌ی پایان، بلکه مبدأ فهم حال می‌بیند، چارچوب هورنای را به رویکردی کاملاً معاصر و جامعه‌محور تبدیل می‌کند؛ رویکردی که در آن فشارهای روزمره فرهنگی و روابط قدرت درون خانواده و جامعه، به عنوان محرک‌های اصلی اضطراب و بحران هویتی مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرند. در نهایت، فرد برای جلوگیری از تداوم آسیب‌ها و مقابله با این اضطراب، راهبردهای دفاعی خاصی اتخاذ می‌کند که منجر به شکل‌گیری تیپ‌های شخصیتی می‌شود: مهرطلب، برتری‌طلب و عزلت‌طلب.

تیپ مهرطلب از ویژگی‌هایی برخوردار است که او را به فردی فرمانبردار، تسلیم و دنباله‌رو دیگران تبدیل می‌کند. او خواسته‌های خود را با تمایلات و رفتارهای دیگران هم‌راستا می‌سازد و به قدرتمندترین فرد در محیط خود تکیه می‌کند. در ارضای نیازهایش، نوعی اجبار و بی‌تفاوتی در رفتار شخص مهرطلب مشاهده می‌شود. یکی از ویژگی‌های بارز افراد مهرطلب، تمایل مداوم به پذیرش سرزنش و ملامت است، حتی زمانی که این سرزنش‌ها بی‌جا باشند. از دیگر مشخصه‌های تیپ مهرطلب، وابستگی ارزش و اعتماد به نفس او به تأیید دیگران است. برای جلب محبت، او ناچار به تظاهر به مهربانی، دوست‌داشتن، گذشت، فروتنی و خودکم‌بینی است.

برخلاف تیپ مهرطلب که دیگران را صادق و نیک‌سرشت می‌انگارد، افراد برتری‌طلب همگان را کینه‌ورز و دشمن می‌پندارند. از دیدگاه این افراد، زندگی میدان نبردی است که پیروزی در آن از آن کسی است که خباثت بیشتری نشان دهد. چنین فردی از هرگونه رفتار یا عملی که نشانه‌ای از ضعف را آشکار کند، بیزار است و به همین دلیل تلاش می‌کند اضطراب خود را پنهان سازد. با این حال، عدم ابراز اضطراب به معنای نبود تشویش و دلهره در درون او نیست، بلکه ساختار روانی‌اش به گونه‌ای است که از بروز هرگونه نشانه ضعف نفرت دارد.

لازم است تأکید شود که هر فردی که به تنهایی و دوری از دیگران گرایش دارد یا به اصطلاح درون‌گراست، لزوماً شخصیتی مضطرب یا عصبی ندارد. به گفته هورنای، «تنها زمانی می‌توان فرد عزلت‌طلب را عصبی قلمداد کرد که این انزوا ناشی از ترس و انزجار از تعامل با دیگران باشد» (هورنای، ۱۳۹۹: ۶۳).

از جمله ویژگی‌های بارز افراد عزلت‌طلب، بیگانگی و ناآشنایی با خویشان و دیگران است. این افراد حتی تمایل دارند با خود نیز بیگانه شوند و از نظر عاطفی و احساسی به نوعی بی‌حسی و رخوت گرفتار می‌گردند. یکی از خصوصیات برجسته تیپ عزلت‌طلب، ایجاد فاصله و مرز میان خود و دیگران است که این رفتار، چه به صورت آگاهانه و چه ناخودآگاه، با هدف اجتناب کامل از ارتباط با دیگران انجام می‌شود.

«فرد روان‌رنجور به خاطر ناامنی و اضطراب اعتماد بنفس ناچیزی دارد و خود ایده‌آل به او اجازه برطرف شدن این نقایص را نمی‌دهد در نتیجه خودایده‌آل به او احساس خیالی ارزش را می‌دهد و فرد را با خود واقعی‌اش بیگانه می‌سازد» (شولتز، ۱۳۹۷: ۱۸۸).

شخص عصبی در ذهنش مقداری صفات ایده‌آل می‌سازد و خود را دارای آن صفات و فضایل می‌کند و تصویری که از خودش می‌سازد به میزان زیادی با آنچه که هست فاصله و تفاوت دارد در نتیجه، او در تخیلات خود یک خود آرمانی می‌سازد که ارزشمند و دوست‌داشتنی است. این تفاوت در تیپ‌های شخصیتی مهرطلب و عزلت‌طلب نمود

بیشتری دارند و هورنای تأکید دارد که شکل‌گیری خود آرمانی به مکانیزم دفاعی غالب فرد بستگی دارد (هورنای، ۱۳۹۱: ۷۸).

هورنای دغدغه وضعیت زنان را همواره در کانون تأملاتش قرار داد و یکی از پیچیده‌ترین این کشمکش‌ها را در فرآیند برساخته شدن نقش‌های زنانه واکاوی می‌کرد. «فرهنگ مسلط، حضور زن را که در گذشته‌ای دور چندبعدی و گسترده بود، به دو حوزه‌ی محدود عشق جنسی و مادری فروکاسته است» (هورنای، ۱۳۹۷: ۲۱۹). در این الگو، زن در چارچوبی کاملاً مردسالارانه تعریف می‌شود: موجودی که هستی‌اش در عشق ورزیدن به مرد، دریافت عشق از او، ستایش، خدمت و حتی شبیه شدن به او خلاصه می‌گردد. در نتیجه، هویت زنانه نه یک واقعیت مستقل، بلکه سایه‌ای کم‌رنگ از هویت مردانه است. هورنای معتقد است: «ترکیب نقش‌های سنتی با انتظارات مدرن، تعارض‌هایی پدید می‌آورد که هنوز برای شمار زیادی از زنان، گره‌ای ناگشوده باقی مانده است» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۷: ۲۵۲).

۳) خلاصه رمان

این رمان، همچون زنجیره‌ای از خاطرات درهم تنیده، از دریچه نگاه اول‌شخص یک راوی روایت می‌شود. راوی‌ای که گویی سایه‌ای از خود نویسنده یا شخصیتی هم‌خوان با تجربیات اوست. قهرمان داستان، راوی است که نویسنده با نام مشخصی از آن در رمان یاد نکرده، جهان پیرامونش را با چشمان خود تفسیر می‌کند. او، همراه با برادرش، در اوج جنگ داخلی بیروت، در طبقه سوم یک خانه قدیمی گرفتار می‌شود؛ خانه‌ای که درست در قلب میدان نبرد قرار گرفته و به خطرناک‌ترین نقطه شهر بدل شده است. در طبقه پایین، عمو فواد مالک خانه همراه پسرش امین و خدمتکار سودانی‌اش زندگی می‌کند. راوی، که دل در گرو نویسندگی دارد، در میان آتش و دود جنگ، دست به قلم می‌برد و پیش‌نویس رمان کوابیس بیروت را آغاز می‌کند. وی با شدت گرفتن درگیری‌ها، معشوقش یوسف - که به دلیل تفاوت‌های مذهبی امکان ازدواج با او را نداشته از دست می‌دهد؛ این فقدان، سایه امید را از زندگی‌اش کاملاً می‌زداید و او را در خلأیی عمیق‌تر فرو می‌برد.

۴) بخش تحلیلی

۴-۱) هویت و نقش زن در فرهنگ مردمحور

شخصیت زن در رمان کوابیس بیروت، تجسمی دقیق از همین زن معاصر است: زنی که در برابر دیوارهای نامرئی سنت می‌ایستد، اما هر تلاش برای شکستن آن‌ها، او را به بحران هویتی عمیق‌تری می‌کشاند. او نه تنها با انتظارات خانواده، بلکه با کل سیستم فرهنگی که "زن بودن" را به "مرد وابسته بودن" تقلیل داده، در جنگ است. این نبرد، همان چیزی است که موجب به‌وجود آمدن اضطراب بنیادی در فرهنگ زنانه می‌شود.

در طول رمان، راوی به‌طور مکرر به مسأله‌ای اشاره می‌کند که ریشه در تضاد عمیق میان عقائد و شخصیت او با انتظارات خانواده‌اش دارد. این تفاوت، بارها به سرزنش، تحقیر و حتی تهدیدهای مستقیم انجامیده و در راوی احساس ترس و اضطراب بنیادی ایجاد کرده است. تقابل ناعادلانه میان خانواده و دختر، نه از سر دشمنی آگاهانه، بلکه از ناتوانی خانواده در پذیرش "دیگری" بودن او ناشی می‌شود.

راوی، با زخمی پنهان در عمق روان، خود را در قفس انتظارات اجتماعی اسیر می‌بیند: «أَخَافْتَنِي عَمَّةٌ عَجُوزٌ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ، وَكَانَتْ تَدْعِي أَنْ جِئْتُ بِأَكُلُ الْأَطْفَالَ السَّيِّئِينَ يَقْطَعُهُ وَبِمَا أَنِّي طِفْلَةٌ سَيِّئَةٌ فَإِنَّ الْجَنِّيَّ مُتَرَبِّصٌ بِي فِي الْأَعْلَى كَيْ يَأْكُلَنِي... وَكَيْفَ لَا يَأْكُلَنِي وَأَنَا أَرُفُّضُ تَعَلَّمَ الطَّنِخِ وَالْحِيَاظَةَ وَأَشْغَالِ الْبَيْتِ كَبَقِيَّةِ الْبَنَاتِ الطَّيِّبَاتِ وَأَفْضَلُ الْأَعَابِ الصَّبِيَّانِ؟» (السمان، ۱۹۷۶: ۱۴۸).

این نقل قول، فراتر از یک خاطره کودکی، یک سند روان‌شناختی-فرهنگی است. عمه پیر، با داستان جن، نه تنها ترس را در ذهن کودک القا می‌کند، بلکه یک مکانیزم کنترل اجتماعی را به کار می‌گیرد: سرپیچی از نقش زنانه برابر است با گناه و مجازات ماورایی. این روایت، نمونه‌ای از آنچه هورنای اضطراب بنیادی می‌نامد، حالتی که در آن کودک، به دلیل عدم تأمین امنیت عاطفی، جهان را تهدیدآمیز می‌بیند. اما در اینجا، تهدید نه تنها فردی، بلکه جنسیتی است: دختر بد کسی است که از آشپزخانه و سوزن دوری می‌کند و به بازی‌های پسرانه روی می‌آورد. مفهوم "زن بد" دقیقاً در همان لحظه‌ای برساخته می‌شود که زن از مرزهای تعیین‌شده‌ی "زن خوب" فراتر می‌رود؛ یعنی زمانی که به حقوق انسانی خود می‌اندیشد، برای خویشتن خویشتن حق تعقل، اراده و انتخاب قائل می‌شود، از انفعال در روابط سنتی دست می‌کشد و تمام هستی‌اش را به همسرپرستی، کدبانوگری و خانه‌داری محدود نمی‌کند (ادگار و سچ ویک، ۱۳۸۷: ۳۵).

هورنای، با استناد به گئورگ زیمل، فرهنگ‌های مردم‌محور از جمله فرهنگ عربی سنتی را جامعه‌هایی می‌داند که اصولاً نیازی به کشف یا به رسمیت‌شناختن فردیت زن احساس نمی‌کنند و زن را صرفاً به عنوان مکمل یا الحاقی به هویت مردانه می‌بینند (هورنای، ۱۳۹۷: ۹۳). این دیدگاه، دقیقاً در آرزوی عمه برای بلعیده شدن راوی توسط جن متجلی می‌شود: جامعه، به جای پذیرش تفاوت، آن را به عنوان یک ناهنجاری حذف می‌کند.

از مهم‌ترین علل شکل‌گیری اضطراب بنیادی در راوی، احساس حقارت و سرزنش مداوم است. «احساس حقارت ناشی از درد و رنج عاطفی است که با انحراف از مسیر طبیعی و آزاد خویشتن به درون فرد راه یافته است و در عمق شخصیت او جایگزین شده است» (منوچهریان، ۱۳۶۲: ۵۸).

هرگاه این اضطراب شدت می‌گیرد، راوی تلاش می‌کند خود را از منبع آن دور کند و به راه‌ها، افراد یا حتی حیوانات پناه ببرد. یکی از نمونه‌های این مکانیزم در رمان دیده می‌شود؛ راوی صدای حیوانات فروشگاه حیوانات خانگی مجاور خانه‌شان را می‌شنود و برای لحظه‌ای تصور می‌کند که آن صدا صدای خودش است. اما این همدلی موقت نه تنها اضطراب او را کاهش نمی‌دهد، بلکه آن را تشدید می‌کند و او را بیشتر در جهانی بی‌رحم و تهدیدکننده احساس می‌کند: «لَمْ يَبْقَ إِلَّا اللَّيْلُ وَالصَّمْتُ... صَمْتُ غَامِضٍ مُتَوَتِّرٍ. خِيلَ إِلَيَّ أَنِّي أَسْمَعُ أَصْوَاتًا خَافَتَهُ. أَصْوَاتَ اسْتِغَاثَةٍ. ظَنَنْتَنِي وَاهِمَةً ثُمَّ تَذَكَّرْتُ دُكَّانَ بَائِعِ الْحَيَوَانَاتِ الْأَلْيَفَةِ الْمُجَاوِرِ لَنَا... فَقَدْ اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْمَعَ الصَّوْتِ الْمُوحَّدَ الْحَزِينَ لِشَعْبِ الْحَيَوَانَاتِ الْأَلْيَفَةِ فِي الْأَقْفَاصِ. أَشْعُرُ بِرَابِطَةٍ بَيْنِي وَبَيْنَ سُجَنَاءِ ذَلِكَ الْمُخْزَنِ الْمُتَعِدِّينَ خَوْفًا فِي أَقْفَاصِهِمْ عُرْلاً وَحَائِرِينَ. تَرَاهَا رَابِطَةً وَحْدَةً الْمُصِيرِ؟ تَرَانِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ دُونَ أَنْ أَدْرِي؟... أَنَا الْوَحِيدَةُ الْغَرِيبَةُ فِي عَالَمِ الْبَشَرِ - الذَّنَابِ» (السمان، ۱۹۷۶: ۷۰). راوی در اینجا حیوانات محبوس را آینه خود می‌بیند: هر دو در قفسی هستند که نمی‌توانند از آن بگریزند، هر دو بی‌دفاع و در معرض تهدید بیرونی‌اند. این شناسایی با قربانیان بی‌زبان، راه‌حلی است که فرد برای کاهش اضطراب بنیادی به انزوا

متوسل می‌شود و تیپ شخصیتی عزلت‌طلب را برگزیند، اما چون منبع اضطراب خانواده و جنگ همچنان حضور دارد، انزوا تنها اضطراب را عمیق‌تر می‌کند.

۴-۲) بیگانگی زنانه و بازبایی خود واقعی

در چنین فرهنگی، اولین وظیفه زن، خدمت بی‌چون و چرا به مرد و خانواده است؛ کمک به خانه و در موارد خیلی کم، همراهی مرد در راه پیشرفت یا سرنوشتی که برای او نوشته شده است. به باور هورکهایمر از چهره‌های جامعه‌شناختی انتقادی، پسر در دوران نوجوانی درمی‌یابد که پدر مقتدر خانه، خود در جامعه فردی مطیع و فرو دست است؛ این آگاهی به یک نتیجه‌گیری ویرانگر می‌انجامد: مادر صرفاً به دلیل جنسیت خویش موجودی ضعیف، تحقیرپذیر و پست به شمار می‌رود. بدین ترتیب، نوجوان به دوگانگی در نظام ارزشی جامعه پی می‌برد و زن را به عنوان عضوی از یک «نژاد جنسی» فرو دست دسته‌بندی می‌کند (ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۶۹-۴۸۴).

پیش از ازدواج، زن فاقد نام مستقل است و هویت او به صورت الحاقی از طریق نسبت با مردان خویشاوند (پدر، و در غیاب او پدر بزرگ، عمو یا دایی) بر ساخته می‌گردد؛ به بیان دیگر، زن نه به عنوان سوژه‌ی مستقل، بلکه به مثابه ضمیمه‌ای از هویت مردانه‌ی خاندان شناخته می‌شود. پس از ازدواج نیز این وابستگی ساختاری تداوم می‌یابد و هویت زن صرفاً از مجرای نام و جایگاه اجتماعی شوهر تعریف و تأیید می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲).

رمان این موضوع را از زبان راوی نشان می‌دهد: زن بودن به تنهایی هیچ معنایی ندارد و فقط با نام اجداد و خانواده معنا می‌گیرد - نام‌هایی که نه آزادی، بلکه زنجیر به همراه دارند: «بِاسْمِ الْعَشَائِرِيَّةِ، لِاسْمِ الطَّائِفِيَّةِ، بِاسْمِ الْجُهْلِ، بِاسْمِ مَا وَرَثَتُهُ عَنْ أَجْدَادِي مِنْ قُبُورٍ...» (السهان، ۱۹۷۶: ۵۲).

راوی با گفتن "به نام عشیره"، "به نام طایفه"، "به نام نادانی" و "به نام زنجیرهایی که از اجدادم به ارث برده‌ام"، در واقع دارد هویت خودش را زیر سؤال می‌برد. او می‌گوید: من نه به خاطر خودم، بلکه به خاطر نام‌های دیگران «زن» هستم. این نام‌ها، مثل قفل‌هایی هستند که از کودکی روی دست و پایش بسته شده‌اند. درواقع زن خوب، کسی است که جسم و روحش را کاملاً وقف خانواده کند و حتی لحظه‌ای شک نکند و حق استقلال در عرصه‌های فکری، اجتماعی و مالی را ندارد و همواره تابع حمایت‌های مرد است (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۶-۴۰).

این محدودیت‌ها بیش از پیش باعث می‌شود راوی به سمت عزلت‌گزینی حرکت کند: «أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ وَحِيدًا دَائِمًا» (السهان، ۱۹۶۷: ۶۱).

«لَقَدْ عَلَّمْتَنِي الْحَيَاةَ أَنَّ الْهَرَبَ مِنَ انْتِمَائِي الْحَقِيقِيِّ لَا يُجْدِي. أَنَا ابْنَةُ هَذِهِ الْأَرْضِ، ابْنَةُ هَذِهِ الْمُنْطَقَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْمُضْطَرَبَةِ حَتَّى الْعَلْيَانِ، أَنَا ابْنَةُ هَذِهِ الْحَرْبِ... هَذَا قَدَرِي» (همان، ۴۱).

در این شاهد مثال، راوی از موضعی سخن می‌گوید که گویی پس از سفری درونی به خود حقیقی بازگشته است. از منظر هورنای، خود حقیقی همان منبع خلاقیت و جهت‌گیری اصیل عاطفی است که در اثر راهبردهای عصبی برای کسب ایمنی و کاهش اضطراب بنیادین پنهان می‌شود. جنگ با خود حقیقی برگزیده شده، دقیقاً بیانگر همان مکانیزم بیگانگی است که هورنای آن را نتیجه درونی‌سازی الگوهای فرهنگی-جنسیتی سرکوبگر می‌داند.

۴-۳) تضاد خود واقعی و خود ایده آل تحمیلی

در جنبش فمینیستی مدرن، مفهوم «هویت» به عنوان ابزاری روش شناختی به کار گرفته شد تا به جای تحمیل تفسیرهای محدود و نخبه گرایانه درباره‌ی آنچه زنان می‌خواهند، قلمرو گسترده‌ای برای تجربه‌های زیسته‌ی متنوع و متکثر زنان گشوده شود و امکان برساخته شدن معانی چندگانه از زن بودن را فراهم آورد (روباتام، ۱۳۸۷: ۱۸). راوی رمان، به مثابه زنی که در بستری اجتماعی-فرهنگی به مراتب نوین‌تر از فضای زیسته‌ی مادر خویش قرار دارد، با رد قاطع الگوی تکرار شونده‌ی زندگی مادر، گام نخست را در فرآیند دشوار جستجوی هویت مستقل برمی‌دارد.

کارن هورنای تأکید می‌کند که فرد در مسیر تحقق آرمان‌های شخصی خویش، پیش از هر چیز با موانع ساختاری نهفته در نهاد خانواده روبه‌رو می‌شود؛ خانواده‌هایی که محبت و پذیرش بی‌قید و شرط را به دستاوردهای عینی (مانند موفقیت تحصیلی) یا تبعیت مطلق از هنجارهای والدینی مشروط می‌سازند و ناکامی‌های کودک را با شرم‌آوری، تحقیر و طرد پاسخ می‌دهند؛ بدین ترتیب بستری پایدار برای اضطراب بنیادی و احساس ناامنی وجودی فراهم می‌آورند. هورنای استدلال می‌کند که سرکوب عواطف تحت فشارهای اجتماعی، اضطراب را به نیروی پایدار تبدیل می‌کند (عباس، ۱۹۹۶: ۳۳).

راوی نیز، هرچند عمدتاً در چارچوب تربیت سنتی و تحت سلطه‌ی انتظارات جامعه‌ی کهن پرورش یافته و به‌ویژه از سوی مادر با این ارزش‌ها مواجه بوده است، با نفوذ تدریجی عناصر مدرنیته به حیات خویش، به تنش عمیق میان دو نظام ارزشی متفاوت آگاه می‌شود؛ تنشی که هسته‌ی اصلی بحران هویتی او را تشکیل می‌دهد: «رُبَّمَا كُنْتُ دَوْمًا سَجِينَةً دُونَ أَنْ أَلْحَظَ ذَلِكَ... رُبَّمَا كُنْتُ أَعْي سَجِينِي دَوْمًا وَأَحَاوُلُ كَسْرَ قُضْبَانِي...» (السمان، ۱۹۷۶: ۲۱). بتی فریدان این خلأ وجودی را که زنان گرفتار در سنت‌ها تجربه می‌کنند، "مشکل بی‌نام" می‌نامد و می‌نویسد: «هر زن حومه‌نشین، به تنهایی با آن دست‌وپنجه نرم می‌کرد. در حین مرتب کردن تخت، خرید مواد غذایی، جفت کردن روبالشی‌ها حتی جرئت نمی‌کرد زمزمه کند: آیا همه چیز همین است؟» (فریدان، ۱۳۹۴: ۱۳).

راوی، در لحظه‌ای از آگاهی ناگهانی، کل حیات خویش را بی‌معنا می‌بیند و در کشمکش درونی مداوم، زمزمه می‌کند: أَفْقَدْتُ الْحَيَاةَ... (السمان، ۱۹۷۶: ۳۷). این بیان کوتاه، تجلی یک بحران وجودی-جنسیتی است که هورنای آن را ناشی از تضاد میان "خود واقعی" و "خود ایده‌آل" می‌داند. راوی، در مواجهه با پوچی نقش‌های سنتی، نه تنها زندگی را "از دست داده" می‌بیند، بلکه با نوشتن، فرآیند بازسازی هویت را آغاز می‌کند - فرایندی که از آگاهی به زندان نامرئی سنت شروع شده و به تلاش برای شکستن قفس‌های ساختاری می‌انجامد.

راوی نیز در میان این دو صدا گرفتار است: «تَرَاهَا أَصَوَاتَهُمْ أَمْ صَوْتِي الدَّاخِلِي؟ هَلْ أَعِيشُ فِي هَذَا الْعَالَمِ، أَمْ أَنَّنِي فَقَطْ أَوْجْهَهُ فِي اتِّجَاهَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَفَقًّا لِرَغْبَاتِ الْآخِرِينَ؟» (السمان، ۱۹۷۶: ۲۵). همان‌گونه که فریدان می‌گوید، زن صدای درونش را می‌شنود که فریاد می‌زند: «من چیزی بیش از شوهر، فرزندان و خانه می‌خواهم» (فریدان، ۱۳۹۴: ۳۱). این پرسش راوی، نه یک شک ساده، بلکه تجلی یک دوقطبی هویتی است: صدای «آنها» (جامعه، خانواده، سنت) در برابر صدای «من» (خود واقعی). از منظر هورنای، این دقیقاً همان تعارض نوروپیک جنسیتی است که زن در آن، بین «خود ایده‌آل تحمیلی» (زن خانه‌دار، مادر، همسر) و «خود واقعی» (فرد مستقل، خلاق، دارای آرمان) گیر می‌افتد.

۴-۴) اضطراب بنیادی و انزوای وجودی زن

راوی، محیط و نزدیکان خود را به عنوان سدهایی در برابر این میل درونی و صدای خویش می‌بیند؛ مواعی که آزادی و آرزوهای او را به چالش می‌کشند. این تقابل، او را در وضعیتی قرار می‌دهد که «جهان را پر از دشمنان آزاردهنده می‌بیند و از نظر روحی، خود را تنها و بی‌پناه احساس می‌کند» (هورنای، ۱۳۶۹: ۳۵۷).

«تَرَاهَا رَابِطَةً وَحَدَّةَ الْمُصِيرِ؟ تَرَانِي وَاحِدَةً مِنْهُمْ دُونَ أَنْ أَدْرِي؟ لَا أَدْرِي آيَةً جَاذِبَةً نَشَدْتَنِي إِلَيْهَا... رَبُّمَا كَانَ هُوَ الْفُضُولُ أَوْ وَحْدَةُ الْمُصِيرِ الَّتِي تَرْبُطُنَا أَوْ الْحَاجَّةُ إِلَى الْإِسْتِنَاسِ بِهَا أَنَا الْوَحِيدَةُ الْغَرِيبَةُ فِي عَالَمِ الْبَشَرِ - الذَّنَابِ» (السمان، ۱۹۷۶: ۵۱).

این روایت، فراتر از یک تأمل شخصی، تصویری استعاری از انزوای وجودی است. مقایسه ضمنی خود با موجودی تنها در جهانی از "گرگ‌ها"، نه تنها احساس بی‌پناهی در جنگ بیرونی را نشان می‌دهد، بلکه ترس ساختاری از محیط خانوادگی و اجتماعی را نیز عریان می‌کند. راوی، همچون حیوانی در قفس، در میان افرادی زندگی می‌کند که نه همراه، بلکه تهدیدند. این وضعیت، دقیقاً همان اضطراب بنیادین هورنای است: حالتی که فرد، به دلیل فقدان امنیت عاطفی در روابط اولیه با والدین و جامعه، جهان را خصمانه و خود را بی‌دفاع می‌بیند.

هورنای انزوای وجودی را یکی از سه جهت‌گیری عصبی (حرکت به سمت مردم، علیه مردم و دور از مردم) می‌داند، اما در این متن، انزوا نه یک راهبرد انتخابی، بلکه نتیجه مستقیم نبود «فهم» از جانب دیگری است. عبارت «فَتَهْمَنِي»، حسرت برای فهمیده شدن، محوری‌ترین نیاز خود حقیقی را نشان می‌دهد: نیاز به تأیید همدلانه، نه ارزیابی قضاوتی.

از سوی دیگر، این تقابل میان خواسته‌های درونی و انتظارات بیرونی، تعارض‌های نوروتیک را در روان او برمی‌انگیزد. راوی زنی است که آرمان‌هایش با هنجارهای محیط در تضاد کامل قرار دارد؛ هرچه این شکاف عمیق‌تر می‌شود، سردرگمی و بحران هویتی او شدت می‌گیرد. هنگامی که او بر اساس میل خویش عمل می‌کند، خانواده و اطرافیان نه تنها او را نمی‌پذیرند، بلکه با خصومت و طرد پاسخ می‌دهند: «أَمِينٌ يُكْرَهُنِي كُرْهًا شَدِيدًا كَأَكْثَرِ أَفْرَادِ أُسْرَتِي. إِنَّهُ يَحْسِسُ إِحْسَاسًا غَامِضًا بِأَنِّي رَجُلٌ أُسْرَةٌ...» (السمان، ۱۹۷۶: ۶۳).

این جمله، نقطه اوج تنش جنسیتی جامعه است. امین نه تنها راوی را دوست ندارد، بلکه به طور غریزی او را "مرد خانواده" می‌بیند؛ یعنی کسی که از نقش زنانه سرپیچی کرده و جایگاه مرد را تصاحب کرده است. این ادراک، نه یک سوء تفاهم، بلکه بازتاب مکانیزم دفاعی جامعه مردسالار است: هر زنی که از چارچوب زن بودن خارج شود، به عنوان تهدیدی برای نظم جنسیتی تلقی می‌شود.

هورنای وابستگی به دیگری را در زنان عمدتاً به شکل "وابستگی به مرد" می‌بیند و می‌نویسد: زنان به این باور اسیر شده‌اند که «من باید یک مرد داشته باشم» (هورنای، ۱۳۹۷: ۲۲۲). این وابستگی ریشه در دو عامل دارد:

تربیت و محیط: جامعه و خانواده، هیچ مسیری به سوی استقلال برای زن باز نگذاشته‌اند. آموزش عشق‌محوری: از کودکی به زنان آموخته می‌شود که عشق (به مرد) مهم‌ترین و تنها منبع ارزش و امنیت است. سیمون دوبووار با تأکید بر اهمیت پیوند عاطفی میان زن و مرد، دیدگاه افراطی حذف کامل نقش مرد از حیات زن را رد می‌کند و در عین حال، با هرگونه محصورسازی زنان در چارچوب‌های بسته و کلیشه‌ای «زنانه» به شدت مخالف می‌ورزد. او می‌نویسد: «برخی

گمان می‌کنند باید نقش مرد را کاملاً از زندگی زن حذف کرد؛ گروهی دیگر خواستار حفظ این نقش‌اند. من با نظر دوم موافقم و مطلقاً با محدود کردن زنان در چهارچوب بسته‌ی جنسیتی صرفاً زنانه مخالفم» (عراقی، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

راوی نیز در همین دوراهی گرفتار است: نه می‌تواند کاملاً به سنت تسلیم شود، نه جرئت استقلال کامل دارد. او گاهی به یوسف (معشوق) پناه می‌برد تا تضادهایش را در عشق حل کند (مهرطلبی)، و گاهی در طبقه سوم خانه، در تنهایی مطلق می‌نویسد و از همه دور می‌شود (عزلت‌طلبی). این دوگانگی، نه ضعف، بلکه استراتژی بقا در نظام مردسالار است. زن نه تعارض را حل می‌کند، بلکه آن را مدیریت می‌کند؛ با تکیه به مرد یا با فرار به درون.

راوی نشانه‌های ظریفی از مهرطلبی را در خود دارد که عمدتاً در سایه عشق به یوسف، معشوقی که دیگر نیست آشکار می‌شود: «مَكْنِيْتُ بِإِخْلَاصٍ لَّوْ يَضْمَنِي إِلَيْهِ... حَتَّى ابْتِسَامَتُهُ الْبَسِيطَةُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُنْقِذَنِي مِنْ هَذَا الْجَحِيمِ مِنَ الْحُزْنِ وَالضُّغْطِ» (السمان، ۱۹۷۶: ۳۶). این آرزوی در آغوش کشیده شدن و دیدن یک لبخند ساده از یوسف، نه تنها نیاز به محبت، بلکه جستجوی امنیت در دیگری است؛ اما این مهرطلبی، زیر سلطه عزلت‌طلبی قرار می‌گیرد و به جای وابستگی به مرد زنده، به خودبستگی تبدیل می‌شود.

راوی، به جای تکیه به دیگران، خود را در انزوای امن کتاب و قلم پناه می‌دهد - جایی که کمترین مزاحمت از نگاه‌ها و قضاوت‌های جامعه وجود دارد: «وَحَدَّهَا الْمَكْتَبَةُ كُنْتُ أَشْعُرُ بِالْإِنْتِبَاءِ إِلَيْهَا... الْكِتَابَةُ؛ ذَلِكَ الْجُثُونُ دَاخِلَ الْأَصَابِعِ وَدَاخِلَ الْخَلَايَا وَدَاخِلَ الْأَعْصَابِ... ذَلِكَ الْوَبَاءُ غَيْرُ السَّارِي الَّذِي اسْتَسَلَمْتُ لَهُ مِنْذُ طُفُولَتِي، وَاسْتَعْصَمْتُ بِهِ عَنِ الْبُكَاءِ وَالْأُمِّ وَالْحَتَانِ وَالْأَصْدِقَاءِ وَحَتَّى عَنِ الْحُبِّ أَحْيَانًا» (همان، ۱۵۸). این نقل، خودبستگی زنانه است: نوشتن، نه یک سرگرمی، بلکه جایگزین کامل نظام عاطفی سنتی است. کتابخانه، تنها فضایی است که راوی در آن "متعلق" است نه به مرد، نه به خانواده، بلکه به خودش.

این جایگزینی، نمونه‌ای از مکانیزم جبرانی هورنایی است: زن، به جای جستجوی عشق در مرد، آن را در روزمرگی‌های زندگی‌اش می‌جوید. کارن هورنای ریشه‌ی این وابستگی شدید زنان به عشق را در محصوریت تاریخی و ساختاری آنان در قلمرو عاطفی جستجو می‌کند: قرن‌ها محرومیت سیستماتیک از مشارکت در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، این باور عمیق را در روان زنانه نهادینه کرده است که تنها مسیر دستیابی به شادی، امنیت و منزلت اجتماعی، کیفیت رابطه‌ی عاطفی با مرد و فرزندان است (هورنای، ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۱۹).

۴-۵) مسیر شغلی و وظیفه زنانگی

تصویر زن از خودش، در واقع یک خیال‌پردازی جبرانی است. هورنای آن را خودانگار آرمانی می‌نامد. وقتی فرد در برابر اضطراب و تعارض‌های درونی، احساس ضعف، بی‌دفاعی، ناتوانی و کمبود اعتماد به نفس می‌کند، دیگر نمی‌تواند واقعاً کاری برای حل مشکلش انجام دهد؛ در واقع عالم آرمانی توهم گونه آن‌ها با واقعیتی که درگیر آن هستند هماهنگی ندارد (الجابر، ۱۴۱۱: ۱۴۱).

همانطور پیش‌تر مطرح شد اضطراب بنیادی در راوی شکل گرفته است و او مجبور می‌شود از مکانیزم دفاعی خودایده‌ال استفاده کند و در این حالت، به تخیل پناه می‌برد: یک تصویر ذهنی از خود «کامل»، «برتر» و «قدرتمند» می‌سازد و آن را جایگزین اعتماد به نفس واقعی و ارزش‌های حقیقی می‌کند. در این خیال، او دیگر زن محدود، سرزنش‌شده یا نامرئی نیست؛ بلکه زنی است استثنایی، مورد تحسین و بی‌نیاز از تأیید دیگران. هرگاه در دنیای واقعی

کسی به او توجه نکند، او به این قلعه خیالی عقب نشینی می کند؛ جایی که در آن، همیشه قهرمان است: «وَسَمِعْتُ نَفْسِي أَقُولُ لَهُمْ بِصَوْتٍ عَالٍ: يَا شُعَيْبُ الْكَرِيمَ... سَمِعْتُ صَوْتِي وَخِفْتُ مِنْهُ وَخَبِلَ إِلَيَّ أَنَّنِي بَدَأْتُ أَصَابُ بِمَسٍّ مِنَ الْجُنُونِ... وَلَكِنِّي تَابَعْتُ: يَا شُعَيْبُ الْكَرِيمَ بَلَاغُ رَقْمٍ وَاحِدٍ جِئْتُ أَهْمِلُ لَكُمْ الْخُلَاصَ وَرَدْتُ عَلَى الْحَيَوَانَاتِ بِازْتِفَاعٍ هَمَّهَا الَّتِي كَانَتْ تَحْمِلُ كَثِيرًا مِنَ الْخَوْفِ صَرَخْتُ بِهِمْ: صَفِّقُوا لِي وَانْفَجَرْتُ أَبْكِي شَعْرَتُ بَأَنَّنِي مُثَلَّ صَغِيرٌ بِأَيْسٍ مَهْزُومٌ يُمَثِّلُ وَحِيدًا عَلَى مَسْرَحٍ بِأَيْسٍ مَهْزُومٍ مِثْلَهُ... تَذَكَّرْتُ أَنَّنِي هُنَا لِأَخْضَرَ - لَهُمُ الطَّعَامَ وَالْمَاءَ وَلَا تَفْقَدُ حَالَهُمْ لَا لِأَصَابِ بِجُنُونٍ الْعَظَمَةِ وَأُنْصَبَ نَفْسِي أَمِيرَةً عَلَى مَمْلَكَةِ الْبَائِسِينَ...» (السمان، ۱۹۷۶: ۸۳). «فرد روان رنجور به خاطر ناامنی و اضطراب اعتماد بنفس ناچیزی دارد و خود ایده آل به او اجازه بر طرف شدن این نقایص را نمی دهد در نتیجه خود ایده آل به او احساس خیالی ارزش را می دهد و فرد را با خود واقعی اش بیگانه می سازد» (شولتر، ۱۳۹۰: ۱۸۸).

فریدان تأکید می کند که بسیاری از رنج های زنان از تطبیق اجباری با تصویری برمی خیزد که «اجازه نمی دهد آن چه اکنون خود می خواهند باشند» (فریدان، ۱۳۹۴: ۳۰۲).

اما این تصویر، همان خودانگاره آرمانی است که زن در ذهن خود و جامعه از "زن ایده آل" ساخته است؛ تصویری مصنوعی، کامل و دست نیافتنی. در این خودانگاره، همه چیز به شکل باید درمی آید: "تو باید مطابق این تصویر شوی" (هورنای، ۱۳۶۱: ۵۵).

همچنین راوی درباره یکی از دوستانش صحبت می کند که گرفتار تفکرات مردسالارانه شده است، تاجایی که این تفکرات بر انتخاب و مسیر شغلی او تأثیر گذاشته است: «يَقُومُ اخْتَارَتُ مِهْنَةَ الطَّبِّ بِالضَّبْطِ مِهْنَةَ طِبِّ التَّوَلِيدِ - اَعْتَبَرْتُ عَمَلَهَا ثَوْرَةً نِسَائِيَّةً فِي الْأُسْرَةِ... الْأَبْنَةُ الْخُجُولَةُ سَتَتَحَرَّرُ وَتَسْتَكُونُ طَبِيبَةً؟ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَدْرِي أَنَّهَا بِذَلِكَ تُكْرَسُ خَجَلُهَا الْغَرِيزِي مِنَ الرَّجُلِ وَارْتِبَاكُهَا أَمَامَهُ إِلَى حَدِّ عَجْزِهَا عَنْ تَفْجِيرِ طَاقَاتِهَا الْخَلَاقَةِ كُلِّهَا، وَأَنَّهَا اخْتَارَتِ الطَّبِّ النِّسَائِيَّ كَيْ لَا تَمَسَّ أَصَابِعُهَا جَسَدَ رَجُلٍ... إِنَّهَا بِبَسَاطَةٍ عَاجِزَةٌ عَنْ مَسْحِ أَلْفِي عَامٍ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ بِشَهَادَةِ جَامِعِيَّةٍ يَسْتَعْرِقُ إِعْدَادُهَا سَبْعَةَ أَعْوَامٍ. وَقَدْ اخْتَارَتِ مِهْنَةَ الطَّبِّ النِّسَائِيَّ كَيْ يَفْتَصِرَ تَعَامُلُهَا مَعَ النِّسَاءِ فَقَطْ، فَتَرْتَاحَ وَتَسْرِيحَ...» (السمان، ۱۹۷۶: ۱۶۱-۱۶۲).

این نمونه تصویری بالینی از مکانیزمی است که نشان دهنده گریز از کشمکش زنانه از طریق انتخاب شغلی به ظاهر رهایی بخش است. دوست راوی با انتخاب مامایی، ظاهراً دست به انقلاب زنانه زده، اما هورنای چنین رفتاری را نه کنش خودمختارانه، بلکه راهبرد مصالحه جویانه میان اضطراب بنیادی و الزامات زنانگی می داند.

۴-۶) حقارت و گریز از زنانگی

راوی در رمان، در جنگی پنهان با خودش به سر می برد؛ جنگی که هورنای آن را ناشی از شکاف عمیق میان خود واقعی و خود آرمانی می داند. فرد نورو تیک، مدام خود "واقعی" با همه ضعف ها و محدودیت هایش را با خود "کامل" که جامعه در ذهنش کاشته مقایسه می کند. این فاصله، نه تنها احساس ناکافی بودن و شکل گیری اضطراب بنیادی، بلکه حقارت وجودی را در او بیدار می کند. اما این حقارت، ریشه در معیارهای مردانه دارد - معیارهایی که برای زن، غریبه و دست نیافتنی اند. او همه چیز را با خط کش مرد می سنجد و در نهایت، خود را کم، ناقص و بی ارزش می بیند. برای فرار از این درد، یا زنانگی را پس می زند یا به آن کینه می ورزد.

هورنای این واکنش را "گریز از زنانگی" می‌نامد. راوی نیز دقیقاً در همین موقعیت است: در جمع یوسف و خانواده، احساس می‌کند غریبه‌ای در میان غریبه‌ها است - گویی در جزیره‌ای تنها زندگی می‌کند: لَمْ أَشْعُرْ بِشَوْقٍ إِلَى جَدَّتِي أَوْ أَيِّ فَرْدٍ مِنْ بَقِيَّةِ أُسْرَتِي. كُنَّا دَوْمًا غُرَبَاءَ، وَأَنَا النَّعْجَةُ السَّودَاءُ فِي الْأُسْرَةِ (السمان، ۱۹۷۶: ۳۲۲). کلمه «نعجة سوداء» به عنوان فردی غریبه در خانواده، نه یک توصیف گذرا، بلکه آینده‌ای از طردشدگی ساختاری است. خانواده او را نه به عنوان یک انسان بالغ، بلکه به عنوان کودکی عقب مانده می‌بیند کسی که باید برایش تعیین تکلیف کرد: چه بپوشد، چه بگوید، کجا برود. این رفتار، تحقیر سیستماتیک است و بذر اضطراب بنیادین را در روان او عمیق‌تر می‌کند.

این تحقیر تا جایی پیش می‌رود که راوی از خودش می‌ترسد، می‌ترسد واقعاً دیوانه شده باشد: وَفَكَّرْتُ بِهَلْعٍ. تَرَانِي بَدَأْتُ أَجْنُ؟... رَكَضْتُ كَالْمَجْنُونَةِ وَلَكِنْ لَكَ أَجْرٌ عَلَى الْخُرُوجِ أَمَامَهُ فَهُوَ وَأَمِينٌ وَالْحَادِمُ سَيَعْتَقِدُونَ بَعْدَ (خَضَاتٍ) هَذَا النَّهَارِ أَنَّنِي جُنُنْتُ، بِالْأُخْرَى سَيَكْتَتِسِفُونَ ذَلِكَ... (همان: ۶۱). تکرار دیوانه خواندن او، نه نشانه بیماری روانی، بلکه برچسب اجتماعی است: هر زنی که از خط قرمزها عبور کند، "دیوانه" نامیده می‌شود. این برچسب، ابزاری برای سرکوب و کنترل است - ابزاری که زن را یا به تسلیم وامی‌دارد یا به شک در عقل خودش. اما گریز از زنانگی، تنها از تحقیر نیست؛ زیبایی تحمیلی نیز زندان دیگری است. از گذشته تا امروز، زن ایده‌آل با "زیبایی" تعریف شده و زیبا نبودن، گناه کبیره است. راوی در برابر این فشار، فریاد می‌زند: «أَخْشَى أَنْ تَكُونَ هَذِهِ هِيَ النَّهْيَةِ... أَنْكِ لَمْ تَعُودِي جَمِيلَةً... لَمْ أَكُنْ قَطُّ جَمِيلَةً. لَا جَمَالَ بِلاَ عَدَالَةٍ. كُنْتُ قِنَاعًا جَمِيلًا وَهَذَا أَنَا أَخْلَعُ قِنَاعِي وَأَخْلَعُ جُوهَرَائِي وَفَرَاثِي وَأَغْسِلُ وَجْهِي... وَلَوْ بِالْذَّمِّ» (همان: ۱۴۶).

این لحظه، مراسم خلع هویت است: او نه فقط آرایش، بلکه کل نقش زیبایی تحمیلی را می‌شوید حتی اگر با خون باشد. او می‌گوید: "لا جمال بلا عدالة" زیبایی بدون عدالت، پوچ است. ویرجینیا وولف این نقش را "فرشته خانه" می‌نامد: زنی زیبا، مهربان، فروتن، فداکار، که آرزویی برای خودش ندارد و فقط برای دیگران زندگی می‌کند (وولف، ۱۳۸۲: ۳۴۳). این فرشته، نه انسان، بلکه شبیح است و راوی، با رد این شبیح، زنانگی را بازتعریف می‌کند. السمان زن را در دو قفس نشان می‌دهد: جهان درون، جایی که به خیال پناه می‌برد و چهار دیواری خانه، جایی که به ابزار تبدیل می‌شود. او حتی خانه را به ارث نبرده و فقط اجاره و مصیبت‌هایش را به دوش می‌کشد: «وَلَكِنْ مَا ذَنْبِي وَقَدْ وَرِثْتُ إِيجَارَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ عَنْ أَبِي كَمَا وَرِثْتُ الْمَكْتَبَةَ؟» (السمان، ۱۹۷۶: ۱۶۷).

(۵) نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با تکیه بر آرای کارن هورنای و خوانش رمان کوابیس بیروت، نشان داده شد که هویت زن در فرهنگ مردم محور سنتی نه یک مقوله‌ی طبیعی، بلکه برساختی اجباری، محدودکننده و آغشته به اضطراب بنیادین است. هویت زن در فرهنگ مردم محور سنتی یک برساخت روانی فرهنگی آکنده از اضطراب بنیادین است؛ نه به این دلیل که زنان ذاتاً اضطرابی‌اند، بلکه به این دلیل که نظام ارزشی حاکم، شروط ناممکنی را همزمان بر دوش آن‌ها می‌گذارد: باید «خود آرمانی» کلیشه‌ای (همسر فداکار، مادر نمونه، خانه‌دار ماهر) را درونی کنند؛ اما هرگز ابزارهای واقعی دستیابی به این خود آرمانی (آزادی انتخاب، حمایت اجتماعی، استقلال اقتصادی) را در اختیار ندارند؛ و در نهایت، هرگونه سرخوردگی از این چرخه، به «گریز از زنانگی» تعبیر می‌شود؛ یعنی خود زن مقصر است که «زن خوبی نیست».

شخصیت اصلی رمان، زنی است که نمی‌تواند تصویر آرمانیِ تحمیلیِ «همسر/مادر/خانه‌دارِ کامل» را بپذیرد، اما از سوی دیگر هنوز به یک خودِ واقعیِ مستقل و غیروابسته دست نیافته است. این شکاف میان «خودِ آرمانی» و «خودِ واقعی»، منبع اصلی بحران هویتی، گریز از زنانگی، و پناه بردن به تخیل‌های جبرانیِ شکننده در رمان است. نظریه‌ی هورنای، برخلاف بسیاری از روان‌کاوی‌های مرد محور، توانایی بالایی در تبیین رنج خاص زنان در ساختارهای سنتی دارد. اضطراب بنیادین، در موردِ راویِ کوابیس بیروت نه از تعارض نظریه عقده ادیپ فروید، بلکه از عدم تطابق دائمی میان کنش‌های زنانه‌ی او با انتظارات خانوادگیِ مردسالار نشئت می‌گیرد. کاوش در شخصیتِ راوی، آشکار می‌سازد که وی، تحت تأثیر فضای پیرامونی خود، رفتارهای روان‌رنجورانه از خود بروز داده و به مکانیزم‌های دفاعی متوسل شده‌اند. یکی از این مکانیزم‌های دفاعی که راوی برای در امان ماندن از آسیب دیگران به کار می‌گیرد، روی آوردن به تیپ شخصیتی عزلت طلب است. این تیپ شخصیتی باعث می‌شود او دائماً احساس تنهایی کند و خواستار صحبت با یک جنس مونث باشد. رمان به ما هشدار می‌دهد که توانمندسازی صرفِ زنان بدون برهم‌زدنِ خودانگاره‌های آرمانیِ کلیشه‌ای مثل «زن باید فداکار باشد» یا «زن موفق یعنی همسر نمونه» نه تنها بی‌اثر، بلکه آسیب‌زا است. راوی هرگاه تلاش می‌کند مستقل شود، با احساس «زن بد»، «ناقص» یا «دیوانه» مواجه می‌شود؛ زیرا ساختار روانی فرهنگی جامعه، استقلال را با «گریز از زنانگی» هم‌معنا کرده است. هورنای اضطراب بنیادین را ناشی از روابط اولیه در خانواده می‌داند. اما در رمان کوابیس بیروت، منبع اضطراب فقط مادر یا عمه نیست؛ بلکه کل محله، فامیل، و حتی زبان روزمره مثل صدا نکردن زنان با اسم کوچک، یا «منزل» خطاب کردن آن‌ها این اضطراب را بازتولید می‌کند. به عبارت دیگر، در جوامع سنتیِ مردم‌محور، خانواده نه یک نهاد مجزا، که سلول کوچکی از یک شبکه‌ی فراگیر هنجاری است. پس درمانِ روان‌رنجوریِ زنانه در این بافت، هرگز فقط درمان فردی نیست – بلکه نیازمند تغییر در «فرهنگِ خطاب کردن» و «فرهنگِ دیدنِ زن» است. این پژوهش نشان داد که تحلیل ادبی مبتنی بر نظریه‌ی هورنای، می‌تواند به ابزاری تشخیصی برای سنجش «بلوغ فرهنگی» یک جامعه تبدیل شود. هرچه شخصیت‌های زن در ادبیات یک دوره، بیشتر در گِردِ «خودِ آرمانی تحمیلی» فروبمانند و کمتر به «خودِ خلاق» (نویسنده‌گی، کنشگری، بازنویسیِ تصویر زن در متن) دست یابند، آن جامعه در سطح جمعی، همچنان در مرحله‌ی «اضطراب بنیادین هویت زنانه» به سر می‌برد. آنچه کوابیس بیروت از هویت زنانه ترسیم می‌کند، شکست تاریخی زنانگی در برابر نگاه غیرمنعطف و سخت‌گیرانه جوامع به مسئله جنسیت است.

منابع و مآخذ

- احمدی ملایری، یدالله و عمرانی‌پور، مجتبی و ثامنی، سمیه. (۱۳۹۹). شخصیت زن در رمان‌های امیرحسین چهلتن و علی بدر، مجله ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه فرهنگستان)، شماره ۱۹، صص ۵۲-۳۱.
- ادگار، اندرو و سجویک، پیتر. (۱۳۸۷). مفاهیم بنیادی نظریه‌های فرهنگی، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- برزگر، مریم. (۱۴۰۴). بازنمایی اضطراب شخصیت‌های مجموعه داستان عذاباران بیل بر اساس آرای کارن هورنای، جستارنامه ادبیات تطبیقی، سال ۸، شماره ۳۱، صص ۱-۳۳.
- پور تقی میاندوآب، سولماز و عقدایی، تورج. (۱۴۰۰). نگاهی به فلسفه وجودی زن در دو رمان زویا پیرزاد، مطالعات زبان فارسی (شفای دل)، دوره ۴، شماره ۷، صص ۵۱-۳۵.
- جابر، عبدالحمید الجابر. (۱۴۱۱ق.). نظریات الشخصية: البناء، الدینامیات، النمو، طرق البحث والتقویم، القاهرة: دار النهضة العربية.

جعفرنژاد، زینب و مجیدی، حسن. (۱۳۹۷). بازتاب فرودستی و خشونت علیه زنان در رمان الکافرة علی البدن، مجله زن و مطالعات خانواده، سال ۱۱، شماره ۴۱، صص ۸۵-۱۰۶.

حسین زاده، آذین. (۱۳۸۳). زن آرمانی، زن فتنه: بررسی تطبیقی جایگاه زن در ادبیات فارسی، تهران: قطره.

دارابی، جعفر. (۱۳۸۸). نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت: رویکرد مقایسه‌ای، تهران: آبیژ.

دوبووار، سیمون. (۱۳۷۹). جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوی. تهران: توس.

رویاتام، شیلا. (۱۳۷۸). زنان در تکاپو، ترجمه حشمت‌الله صباغی، چاپ دوم، تهران: شیرازه.

ریترز، جورج. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.

السمان، غادة. (۱۹۷۶). کوابیس بیروت، بیروت: منشورات غادة السمان.

صمیمی، سعیده و عادل زاده، پروانه و پاشایی، کامران. (۱۳۹۹). بررسی روانکاوانه «نیاز مهرطلبانه» و تفاوت آن با «عشق سالم» در رمان «سهم من» بر اساس نظریه کارن هورنای، مطالعات زبان و ادبیات غنایی، سال ۱۰، ش ۳۵، صص ۵۸-۴۱.

شاملو، سعید. (۱۳۸۲). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، چاپ ۷، تهران: رشد.

شولتز، دوان پی و شولتز، سیدنی آلن. (۱۳۹۷). نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: ویرایش.

شولتز، دوان و آلن سیدنی. (۲۰۱۳). نظریات الشخصية، ترجمه یحیی سید محمدی، طهران: هوما للنشر والتحریر.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۷). زن در قرآن، تصحیح و تحقیق محمد مرادی، قم: مرکز نشر هاجر.

عباسی، ناصر و عبدی لیفکویی، عاطفه. (۱۴۰۱). بررسی شخصیت‌های روان رنجور رمان بیروت ۷۵ غادة السمان بر اساس نظریه کارن هورنای، مجله پویش در آموزش علوم انسانی، شماره ۳، صص ۹۰-۷۵.

عباس، فیصل. (۱۹۹۶). التحليل النفسي وتصور الاتجاهات الفرويدية: المقارنة العبادية، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفكر العربي.

فریدان، بتی. (۱۳۹۴). رازورزی زنانه. ترجمه گروه مترجمان (فاطمه صادقی، هما مداح، علی عبدی، مهدی مجتهدی، حسین ورجاوند و یاشار گرمستانی)، تهران: نگاه معاصر.

منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۲). عقده حقارت، تهران: گوتنبرگ.

الموسی، أنور عبدالحمید. (۲۰۱۱). علم النفس الأدبی، الطبعة الأولى، بیروت: مرتبة.

نجم عراقی، منیژه. (۱۳۸۲ الف). زن و ادبیات، تهران: نشر چشمه.

نجم عراقی، منیژه. (۱۳۸۲ ب). زن و ادبیات داستانی (از مجموعه زن و ادبیات: سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنانه)، تهران: چشمه.

وولف، ویرجینیا. (۱۳۸۲). مجموعه کتاب‌های زن و ادبیات: سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنانه، تهران.

هورنای، کارن. (۱۳۶۹). عصبی‌های عصر ما، ترجمه ابراهیم خواجه‌نوری، تهران: شرق.

_____. (۱۳۹۰). راه‌های نو در روانکاوی، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت.

_____. (۱۳۹۱). عصبیت و رشد آدمی، ترجمه محمد جعفر مصفا، تهران: بهجت.

_____. (۱۳۹۷). روان‌شناسی زن، ترجمه ابوذر کرمی، تهران: دائره.

_____. (۱۳۹۹). تضادهای درونی ما، ترجمه محمد جعفر مصفا، چاپ بیست و هشتم، تهران: بهجت.

References

- Abbas, F. (۱۹۹۶). Psychoanalysis and the depiction of Freudian orientations: Clinical comparison (1st ed.). Beirut: Dar al-Fikr al-Arabi. (in Arabic)
- Abbasi, N., & Abdi Lifkoi, A. (۲۰۲۲). A study of neurotic characters in Ghada al-Samman's novel Beirut ۷۵ based on Karen Horney's theory. Pouyesh dar Amoozesh-e Olum-e Ensani, ۳, ۷۵-۹۰. (in persian.)

- Ahmadi Malayeri, Y., Omranipour, M., & Sameni, S. (۲۰۲۰). Women's personality in the novels of Amir Hassan Chehelstan and Ali Bader. *Majalle-ye Adabiyat-e Tatbighi (Vizehname-ye Farhangestan)*, ۱۹, ۳۱-۵۲.)in persian.(
- Barzegar, M. (۲۰۲۵). Representation of anxiety in the characters of the short story collection *The Mourners of Bayal* based on Karen Horney's views. *Jostarnameh-ye Adabiyat-e Tatbighi*, ۸(۳۱), ۱-۳۳.)in persian.(
- Jafarnezhad, Z., & Majidi, H. (۲۰۱۸). Reflection of subordination and violence against women in the novel *Al-Kafira 'ala al-Badr*. *Majalle-ye Zan va Motaleat-e Khanevadeh*, ۱۱(۴۱), ۸۵-۱۰۶.)in persian.(
- Horney, Karen. (۲۰۱۲). *Neurosis and Human Growth* (M. J. Mosaffa, Trans.). Tehran: Behjat.)in persian.(
- Horney, Karen. (۲۰۲۰). *Our Inner Conflicts* (M. J. Mosaffa, Trans.). ۲nd ed. Tehran: Behjat.)in persian.(
- Mnoocherian, Parviz. (۱۹۸۳). *Inferiority Complex*. Tehran: Gothenburg.)in persian.(
- Shamloo, Saeed. (۲۰۰۲). *Schools and Theories in Personality Psychology*. ۷th ed. Tehran: Rushd.)in persian.(
- Abdi, M. Mojtahedi, H. Varjavand, & Y. Garmestani, Trans.). Tehran: Negah-e Moaser.
- Al-Mousa, A. A. (۲۰۱۱). *Literary psychology* (1st ed.). Beirut: Dar al-Mariba. (in Arabic)
- Al-Samman, G. (۱۹۷۶). *Beirut nightmares*. Beirut: Ghada Al-Samman Publications. (in Arabic)
- Beauvoir, S. de. (۲۰۰۰). *The second sex* (Q. Sanavi, Trans.). Tehran: Tus Publications. (Original work published ۱۹۴۹)
- Darabi, J. (۲۰۰۹). *Theories of personality psychology: A comparative approach*. Tehran: Ayizh)in persian.(
- Edgar, A., & Sedgwick, P. (۲۰۰۸). *Key concepts in cultural theory* (M. Mohajer & M. Nabavi, Trans.). Tehran: Agah.)in persian.(
- Friedan, B. (۲۰۱۵). *The feminine mystique* (F. Sadeqi, H. Madah, A.)in persian.(
- Horney, K. (۱۹۹۰). *The neurotic personality of our time* (E. Khajeh-Nouri, Trans.). Tehran: Shargh. (Original work published ۱۹۳۷).)in persian.(
- Horney, K. (۲۰۱۱). *New ways in psychoanalysis* (A. Tabrizi, Trans.). Tehran: Behjvat.)in persian.(
- Horney, K. (۲۰۱۸). *The psychology of women* (A. Karami, Trans.). Tehran: Danjeh.)in persian.(
- Hossein-zadeh, A. (۲۰۰۴). *Ideal woman, seductive woman: A comparative study of women's status in Persian literature*. Tehran: Qatreh.)in persian.(
- Mansouri, R. (۲۰۰۷). *The image of women in the press during the Constitutional period*. *Kalk Cultural-Social-Artistic Monthly*, (۱۵۶), ۹-۱۶.)in persian.(
- Najm-Iraqi, M. (۲۰۰۲a). *Woman and literature*. Tehran: Cheshmeh.)in persian.(
- Najm-Iraqi, M. (۲۰۰۲b). *Women and fiction* (From the series *Woman and Literature: Theoretical studies on women's issues*). Tehran: Cheshmeh.)in persian.(
- Pourtaqi Miandoab, S., & Aghdaei, T. (۲۰۲۱). *A study of women's existential philosophy in two novels by Zoya Pirzad*. *Motaleat-e Zaban-e Farsi (Shefaye Del)*, ۴(۷), ۳۵-۵۱.)in persian.(
- Paknehad Jabarouti, M. (۲۰۰۲). *Dominance and subordination of women*. Tehran: Gam-e Nou. Qom: Hajar Publishing Center.)in persian.(
- Ritzer, G. (۱۹۹۸). *Contemporary sociological theory* (M. Thalathi, Trans.). Tehran: Elmi Publications.)in persian.(
- Rowbotham, Sh. (۱۹۹۹). *Women in movement* (H. Sabbaghi, Trans., ۲nd ed.). Tehran: Shirazeh.)in persian.(
- Samimi, S., Adelzadeh, P., & Pashaei, K. (۲۰۲۰). A psychoanalytic study of the "need for approval" and its difference from "healthy love" in the novel *My Share* based on Karen Horney's theory. *Motaleat-e Zaban va Adabiyat-e Ghenai*, ۱۰(۳۵), ۴۱-۵۸.
- Schultz, D. P., & Schultz, S. E. (۲۰۱۸). *Theories of personality* (Y. Seyed Mohammadi, Trans.). Tehran: Virayesh.)in persian.(
- Schultz, D., & Schultz, S. E. (۲۰۱۳). *Theories of personality* (Y. Seyed Mohammadi, Trans.). Tehran: Homa Publishing.)in persian.(
- Tabatabaei, S. M. H. (۲۰۰۸). *Woman in the Quran* (M. Moradi, Ed.).)in persian.(
- Woolf, V. (۲۰۰۲). *Women and literature series: Theoretical studies on women's issues*. Tehran: Cheshmeh.)in persian.(